جلسه 9-39

**چهار‌شنبه - 13/10/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استثنائات حرمت غیب بود. استثنائی که زدند این بود که متجاهر به فسق غیبتش حرام نیست.

مرحوم آقای خوئی فرمود که ما دلیل بر استثناء نداریم. اگر مشهور باشد فسق این متجاهر به فسق همان فسق مشهورش را جایز است چون تخصصا از غیبت خارج است اما بقیه عیوبش را بگوییم این غیبت محرمه است. این روایاتی که مطرح شده در رابطه با جواز غیبت متجاهر به فسق، این‌ها سندا ضعیف است. بله، ‌اگر سندش تمام بود مثل این روایت احمد بن هارون: اذا جاهر الفاسق بفسقه فلاحرمة له و لاغیبة، اطلاق داشت؛ لاغیبة له مطلقا چه در آن چیزی که تجاهر به آن می‌‌کند یا در غیر او و لکن سند، ‌ضعیف است.

که ما عرض کردیم نخیر، سند تام است. احمد بن هارون کسی است که ترضّی علیه الصدوق مرارا و از مشایخ صدوق است، ‌بعید نیست که حسن ظاهر داشته در نزد صدوق. ترضی معمولا صدوق به افرادی می‌‌کند که آن‌ها را قبول دارد. و در عرف متشرعی هم همین‌طور هست. و لذا اطلاق دارد.

متجاهر به فسق غیبتش حلال است. حق ان لایغتاب ندارد اما حق ان لایظلم دارد. اگر او را از اعتبار اجتماعی بیندازیم [و لو] متجاهر به فسق است اما انسان است ‌حقوقی انسانی دارد، مسلم است حقوق اسلامی دارد، مؤمن است حقوق ایمانی دارد.

[سؤال: ... جواب:] شارع حق عدم الغیبة را که از حقوق مؤمنین است ثابت نمی‌داند برای او اما بیاییم زنی است بد حجاب، فسق است، بدحجابی فسق است بدون اشکال، تجاهر به فسق هم می‌‌کند، اما بیاییم منتشر کنیم که او ارتباطات نامشروع دارد، اعتبار و حیثیت اجتماعی او را منکوب کنیم، ‌این ظلم است، این جایز نیست.

[سؤال: ... جواب:] بد حجابی فسق نیست؟! ... نه، ببینید!‌ ما عرض کردیم فسق گناه‌های شنیع است. خب بی حجابی گناه شنیع نیست؟ حالا بدحجابی در عرف ما ممکن است دیگر از نظر عرف عام در آن حد مستنکر نباشد اما بدحجاب را فرض کنید. یا فسقش این است که مشروب می‌‌خورد، حالا در ایرآن‌که مشروب‌خوری علنی نیست و لو متاسفانه می‌‌گویند زیاد رایج شده ولی در غیر ایران مشروب می‌‌خورند اما بیاییم عیوبی را که مخفی است آشکار کنیم و او را از اعتبار اجتماعی بیندازیم، ساقط کنیم از حیثیت اجتماعی، ‌این به نظر ما جایز نیست.

یک نکته هم عرض کنم:

این‌که مرحوم آقای خوئی فرموده متجاهر به فسق فیما تجاهر به اگر ما ذکری از او بکنیم و عیبی را و فسقی را که تجاهر به او می‌‌کند بیان کنیم تخصصا از غیبت خارج است.

آقا! فرق است بین عیب مشهور و عیبی که یتجاهر به صاحبه. یک آقایی تجاهر می‌‌کند به شرب خمر اما فعلا در حدی نیست که عیبش شایع باشد بین مردم. خدا ستار العیوب است، او تجاهر کرد به فسق، او تجاهر کرد به روزه‌خواری اما چه جور تجاهر کرد به روزه‌خواری؟ رفت بین مثلا جمعیت در ماه رمضان، یک بطری آب هم در دستش بود و می‌‌خورد. این تجاهر است دیگر ولی خبر پخش نشد، فیلم هم که گرفتند نشان دادند، کلی نشان دادند، شناسایی نشد این شخص، ولی او تجاهر کرد به فسق، خب او که تجاهر کرد به فسق. اما خدا نگذاشت که او مفتضح بشود، ‌به او مهلت داد.

[سؤال: ... جواب:] ما ستره الله علیه است دیگر. الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه.

بعد دیگر ممکن است توبه کرده، دیگه دست از این کارها و فتنه جویی‌ها برداشته، ‌حالا می‌‌خواهد آدم خوبی بشود، این بگوییم ما ستره الله علیه نیست؟ چرا، ما ستره الله علیه است دیگه. تجاهر بفسقه هست، تجاهر به فسق یعنی فسق علنی مرتکب می‌‌شود، ‌مثل روزه‌خواری علنی، روزه‌خواری یعنی بیاید در روزنامه‌ها و تلویزیون اعلام کند من روزه‌خواری کردم؟ روزه‌خواری علنی مگه چیه؟ تجاهر بفسقه مثل روزه‌خواری علنی. این ممکن است هنوز از عیب مستور بودن خارج نشده باشد.

پس این‌که ایشان فرمود تخصصا بیان عیبی که یتجاهر الفاسق به، این غیب نیست، نخیر، ممکن است در حد عیب مکشوف لعامة الناس نباشد.

[سؤال: ... جواب:] آقا! عرفا هنوز عیب مستور است.

روایات دیگری هم مطرح شده راجع به جواز غیبت متجاهر به فسق که ما اشاره می‌‌کنیم و رد می‌‌شویم. ما سه تا روایت را مطرح کردیم، ‌روایت اول را پذیرفتیم سندا و دلالتا، ‌دو روایت دیگر را هم مطرح کردیم که سندا مناقشه کردیم، ‌حالا روایت چهارم موثقه سماعة:

من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبته و کملت مروته و ظهر عدله و وجبت اخوته.

گفته شده که این مفهومش این است که کسی که داخل در این موضوع نیست، یعنی من عامل الناس فلم یظلمهم نیست، ‌حدثهم فلم یکذبهم نیست، وعدهم فلم یخلفهم نیست، غیبت او حرام نیست.

انصاف این است که این روایت را اگر بخواهیم معنا کنیم یعنی شرط حرمت غیبت عادل بودن است و این قابل التزام نیست.

این‌که بگوییم بله، این روایت می‌‌خواهد بگوید که غیبت عادل حرام است و غیبت فاسق حلال است و لکن چون اجماع داریم فاسق متستر غیبتش حرام است تخصیص می‌‌زنیم مفهوم این موثقه را، می‌‌گوییم من کان عادلا حرمت غیبته که مفهومش این می‌‌شود که من لم یکن عادلا فلایحرم غیبته خرج عن هذا المفهوم فاسق متستر و باقی ماند تحت آن فاسق متهتک و متجاهر.

انصافا این عرفی نیست. چرا؟ برای این‌که عرف وقتی این خطاب را بشنود راه توجیه را منحصر به این نمی‌بیند. می‌‌گوید شاید مراد این است که مؤمن کسی است که اینگونه باشد: عامل الناس فلم یظلمهم، وعدهم فلم یخلفهم، حدثهم فلم یکذبهم. به جای این‌که بگوید من کان کذا کان مؤمنا، ‌علامت و وصف مؤمنین را ذکر کرد. وصف مؤمن این است که یحرم غیبته، ‌المؤمن اخ المؤمن لایغتابه، ‌حالا به جای این‌که بگوید من عامل الناس فلم یظلمهم فهو مؤمن آمد علائم مؤمن را گفت. نمی‌خواهد بگوید که فاسق و من لیس بعادل غیبتش جایز است حتی اگر متجاهر به فسق باشد را هم نمی‌خواهد بگوید غیبتش جایز است. می‌‌خواهد بگوید کسی مؤمن است که این‌طور باشد. شبیه من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم، من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم این هم می‌‌خواهد بگوید من عامل الناس فلم یظلهم فهو المؤمن و من لیس کذلک فلیس بمؤمن. البته نفی ادعایی است، لیس بمؤمن ادعائا یعنی کمال مؤمن بودن را ندارد. به جای این‌که بگوید لیس بمؤمن علائم مؤمن بودن را ذکر کرد.

وانگهی ممکن است بگوییم این جمله، جمله شرطیه نیست، مفهوم مطلق ندارد. من کان عادلا فاکرمه جمله شرطیه نحویه است نه جمله شرطیه اصولیه. جمله شرطیه اصولیه آنی است که حکم برای یک موضوع معلق بشود بر ثبوت یک شرط. مثل ان کان العالم عادلا فاکرمه؛ وجوب اکرام عالم معلق شد بر عادل بودن او که ترجمه که می‌‌کنیم می‌‌گوییم وجوب اکرام العالم معلق علی کونه عادلا. اما من کان عالما فاکرمه این صله و موصول است؛ این‌که مفهوم مطلق شرط ندارد. و ان شئت قلت ضمیر در من کان عالما فاکرمه بر می‌‌گردد به من کان عالما چون که موصول بدون صله ابهام دارد، ‌با صله ابهامش رفع می‌‌شود. ضمیر فاکرمه بر می‌‌گردد به این موصول معرف به صله، ضمیر بر می‌‌گردد به من کان عالما. بر خلاف ان کان العالم عادلا فاکرمه؛ آنجا ضمیر بر می‌‌گردد به عالم. ان کان العالم عادلا فاکرمه ضمیر بر می‌‌گردد به عالم. می‌‌گوید اگر عالم عادل باشد اکرامش واجب است، ‌اکرام کی؟ اکرام آن عالم؛ اکرام آن عالم واجب است اگر عادل باشد. و تفصیل الکلام فی محله.

آقای خوئی راجع به این روایت فرمودند که سندش ضعیف است.

خب ظاهرا آقای خوئی آن وقت رجالی نبوده. و الا چه ضعف سندی دارد این روایت؟ شاید بخاطر عثمان بن عیسی ایشان می‌‌گوید که در سند واقع شده که از رؤساء واقفه بوده. ولی خود ایشان در معجم الرجال فرموده که عثمان بن عیسی ثقه است چون شیخ طوسی در عده گفته که این متحرج از کذب بود، دروغگو نبود. ابن شهر آشوب می‌‌گوید ثقه بود. کشی می‌‌گوید بعضی‌ها جزء اصحاب اجماع ذکر کردند عثمان بن عیسی را و کشی اعتراض هم نمی‌کند، نمی‌گوید و قد اخطأوا. نه، می‌‌گوید و قد عدّ بعضهم عثمان بن عیسی من اصحاب الاجماع. این معلوم می‌‌شود که اصل وثاقتش محل بحث نبوده، بحث در این بوده که اصحاب اجماع هست یا نیست.

روایت پنجم روایت ابن ابی یعفور هست:

بمَ تعرف عدالة الرجل بین المسلمین؟ حضرت فرمود ان تعرفوه بالستر و العفاف، ‌بعد دارد که: و الدلالة علی ذلک کله ان یکون ساترا لجمیع عیوبه حتی یحرم علی المسلمین ما وراء ذلک من عیوبه و تفتیش ما وراء ذلک. اگر شخصی ساتر عیوبش باشد حرام است بر مسلمین تفتیش از سایر عیوبش. مفهومش چیه؟ مفهومش این است که اگر کسی ساتر عیوبش نباشد تفتیش از بقیه عیوبش حرام نیست.

جوابش این است که آقا! تفتیش بر فرض حرام نباشد چه ربطی به غیبت دارد؟‌ ممکن است غیبتش حرام باشد.

[سؤال: ... جواب:] تفتیش بکن اما به دیگران نگو. ... خودت پیگیر باش، این متجاهر به فسق عیب‌های دیگرش را هم خودت برو کشف کن، بر فرض این جایز باشد اما این‌که بیایی بنشینی این ور آن ور نقل کنی زحمت دیگران را کم کنی، نه، این ممکن است جایز نباشد.

علاوه: محتمل نیست که شرط حرمت غیبت یا شرط حرمت تفتیش این باشد که طرف عادل باشد و متستر باشد نسبت به عیوبش. چون بحث در عادل است، بمَ تعرف عدالة الرجل. این محتمل نیست.

این روایت را باید حمل کنیم بر یک معنایی که قابل قبول باشد. بگوییم این روایت این را می‌‌خواهد بگوید، می‌‌خواهد بگوید وقتی این شخص عادل بود، ‌حسن ظاهر کشف کرد از عدالت او، برای کشف عدالت او دیگر نروید اسرار زندگی او را پیگیری کنید. آقا حسن ظاهر دارد، بسه دیگه. نه، ‌من می‌‌خواهم بفرستمش امام جماعت فلان مسجد در فلان روستا باشد، من می‌‌خواهم بروم صیغه طلاق پیش او بخوانم، پرونده‌اش را بروید از این ور بیاورید از آن ور بیاورید ببینم از دو سالگی تا حالا چکار کرده. خب چه کار داری چه کار کرده؛ حسن ظاهر داشت دیگه نباید تجسس کنیم. بله، ‌اگر می‌‌خواهی برای کشف عدالت افراد مشکوک بروی پیگیری کنی حرفی نیست، برو پیگیری کن. اما این‌که حسن ظاهر دارد حرُم تفتیش سایر عیوبه. این راجع به این مطلب ممکن است بیان کرده باشد یعنی ربطی به بحث جواز غیبت ندارد. می‌‌خواهد بگوید کسی که حسن ظاهر دارد دیگه تو عدالتش را تعبدا کشف کردی، برای کشف عدالتش دیگه کالبدشکافی نکن زندگی او را.

بله، در تهذیب ذیل این روایت نقل می‌‌کند که و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاغیبة الا لمن صلی فی بیته و رغب عن جماعتنا. کسی که نماز جماعت ما نه نماز جماعت زید و عمرو، کسی که نماز جماعت ما شرکت نکند رغبة عنه، من رغب عن جماعتنا، بعد دارد: و من رغب عن جماعة المسلمین وجبت علی المسلمین غیبته. اگر کسی رغبت کند، ‌اعراض کند از نماز جماعت پیغمبر و از جماعت مسلمین رغبت کند، غیبتش بر مسلمین واجب می‌‌شود.

اولا: این متجاهر به فسق را نمی‌گوید؛ این در خصوص معرض از جماعت مسلمین هست. حالا معرض از جماعت مسلمین یا به معنای نماز جماعت‌های مسلمین است یا به معنای کسانی است که شذوذ دارند از مسلمین که شق عصای مسلمین می‌‌کنند. نه فقط نماز جماعت شرکت نمی‌کنند، رغب عن جماعة المسلمین شق عصای مسلمین می‌‌کنند، ‌بر فرض غیبت این‌ها جایز یا واجب باشد، چه ربطی دارد به متجاهر به فسق؟

[سؤال: ... جواب:] شق عصای مسلمین معنایش روشن است دیگه.

اما این‌که بگوییم هر کس عادل نیست، غیبتش جایز بلکه واجب است، ‌اصلا این خلاف مرتکز متشرعی است نه این‌که بگوییم اطلاق دارد بعد در مورد فاسق غیر متجاهر به فسق از این اطلاق رفع بد می‌‌کنیم. اصلا آن قدر قرینه واضحه است که ظهور منعقد نمی‌شود برای خطاب.

مهم هم این است که سندش ضعیف است. نقل تهذیب سندش ضعیف است. چون محمد بن موسی همْدانی یا همَدانی، من تحقیق نکردم کدامش هست، کسی است که در سند واقع شده و نجاشی می‌‌گوید که ضعّفه القمییون بالغلو و کان ابن الولید یقول انه کان یضع الحدیث. ابن الولید می‌‌گفت بابا!‌ این وضاع بود، جعل‌کن بود، حدیث جعل می‌‌کرد. هیچی دیگه، شاید این حدیث را هم اول جعل کرده باشد. فرق می‌‌کند با صدر روایت، صدر روایت را غیر از شیخ هم نقل کردند، این ذیلش را فقط شیخ در تهذیب نقل کرده.

روایت ششم روایت صالح بن عقبة عن علقمة: فمن لم تره بعینک یرتکب ذنبا فهو من اهل العدالة و من اغتابه بما فیه فهو خارج من ولایة الله و داخل فی ولایة الشیطان.

خیلی عجیب است کسی به این روایت تمسک کند بگوید غیبت متجاهر به فسق جایز است. چون این روایت می‌‌گوید کسی که غیبت بکند عادل را، از ولایت خدا خارج می‌‌شود، داخل در ولایت شیطان می‌‌شود اما منافات ندارد که غیبت شخص فاسق حرام باشد نه در این حد، نه به این شوری که خارج بکند انسان را از ولایت خدا. مفهوم ندارد که پس غیبت غیر این شخص حلال است.

مرحوم شیخ در مکاسب بعد از این‌که فرموده غیبت متجاهر به فسق جایز است، این بحث را مطرح کرده که آیا حرف صاحب حدائق را بزنیم که غیبت این متجاهر به فسق مطلقا جایز است و لو در غیر آن فسقی که تجاهر می‌‌کند یا فرمایش شهید ثانی را بگوییم که فقط در ما تجاهر به غیبتش جایز است یا بیاییم تفصیل بدهیم. ایشان فرموده که بعید نیست که تفصیل بدهیم. چه تفصیلی؟ بگوییم آن فسقی که تجاهر می‌‌کند هر فسقی پایین‌تر از او بگوییم عیب ندارد. فسق بالاتر از او اگر بود حرام است غیبتش کنیم. و بعید هم نیست من القی جلباب الحیاة فلاغیبة له مراد همین باشد. خب کسی که فرض کنید فسقش در شرب خمر است تا این مقدار جلباب حیاة را دریده، حالا شرب خمر می‌‌کند گناهان پایین‌تر این است که دروغ هم می‌‌گوید، گوشت خوک هم می‌‌خورد، گوشت خوک که بدتر از شرب خمر نیست، این را بگویید عیب ندارد اما بیایید بگویید که زنا هم می‌‌کند، آن هم نه زنا معمولی، زنا محصنه هم می‌‌کند، اعمال منافی دیگر هم انجام می‌‌دهد، نه دیگه، آن‌ها نگویید.

انصاف این است که این تفصیل وجهی ندارد. اگر اطلاق دارد دلیل حرمت جواز غیبت متجاهر به فسق کما هو الصحیح، فلاحرمة له و لاغیبة، به اطلاقش ما اخذ می‌‌کنیم. گفتم مگر این‌که عرفا ظلم باشد، آن حرمت آخری است غیر از حرمت غیبت. اگر اطلاق ندارد، جناب شیخ انصاری!‌ شما مثل شهید ثانی بگویید اختصاص دارد جواز غیبت متجاهر به فسق به خصوص ما تجاهر به، ‌گناهان پایین‌تر را به چه مناسبت بگوییم؟ بعضی از گناهان لازم ملزوم هم هستند، کسی که مشروب می‌‌خورد لازمه مشروب خوردن این است که مشروب خرید هم می‌‌کند، بالاخره همه‌اش که هدیه نمی‌برند برایش، گاهی هم بالاخره یک پولی می‌‌دهد مشروب می‌‌خرد. شراء الخمر هم حرام است، فرقی نمی‌کند. اما شما گناهان کمتر را هم ضمیمه می‌‌کند به این شرب الخمر، خودش می‌‌شود یک پرونده‌ای که بار شتر هم نمی‌تواند او را ببرد. آقا! ایشان شرب خمر می‌‌کند بگذارید گناهان کمتر بگوییم، خود این گناهان کمتر می‌‌دانید چقدر هست، این‌ها ضمیمه می‌‌شود به شرب خمر خود این یک فاجعه‌ای می‌‌شود. بله، بخواهید شرب خمر او را که علنی است برای اثبات لوازمش که شراء الخمر است، او را گفتیم عیب ندارد.

و لکن به نظر ما اطلاق دارد؛ فرمود که اذا تجاهر الفسق بفسقه فلاحرمة له و لاغیبة، او اطلاق دارد. فرمایش صاحب حدائق درست است. شاید در ذهن بزرگانی مثل شهید ثانی این بوده که خلاف مرتکز است که ما متجاهر به یک فسقی را، مثلا متجاهر است به دروغ گفتن، اسمش را گذاشتند چوپان دروغگو، ‌بعد بیاییم شروع کنیم لیست کامل از پرونده سیاه او چاپ کنیم به در و دیوار بزنیم، چوپان دروغگو را بهتر بشناسید، خب انصاف این است که درست است، همین‌طور است که شهید ثانی می‌‌گوید. و لکن این بخاطر این است که ظلم است این کار، ربطی به حرمت غیبت ندارد. این ظلم است. ظلم حرام است؛ تخصیص که نخورده.

این راجع به استثناء اول از حرمت غیبت.

[سؤال: ... جواب:] مسلم متجاهر به فسق باید فعل خودش را فسق بداند و الا او که متجاهر به فسق نمی‌شود. فرض این است که فعل خودش را فسق بداند. بله اگر تخصصا می‌‌خواهید خارج بدانید بیان این عیب را از این متجاهر به فسق خب آن بحث دیگری است، ‌اما بخواهید استثناء بزنید از حرمت غیبت، ‌موضوعش کسی است که تجاهر می‌‌کند به فسق خودش، تجاهر بفسقه، پس باید فاسق باشد، ‌تجاهر بفسقه و الا اگر یک کسی اصلا معتقد است که این کار حلال است، این‌که تجاهر بفسقه نمی‌شود. ... نه، شما غیبت کردن مبتدع را ممکن است حرام بدانید، غیبت کردن مخالف را بعضی‌ها حرام می‌‌دانند، بعضی‌ها هستند حرام می‌‌دانند مثل مقدس اردبیلی، یک آقایی حلال می‌‌داند، کارش هم هست که مدام غیبت مخالفین می‌‌کند این‌که نشد تجاهر بفسقه. اذا تجاهر بفسقه یعنی فسقی دارد علنی می‌‌کند، ‌وقتی معتقد است یک کاری حلال است. بله، ‌اگر شما مقصودتان این است که این آقا انحراف اعتقادی دارد که فکر می‌‌کند این حلال است، مبدع است، ‌نه، ‌مراد این نیست. مراد ما از این‌که می‌‌گوییم باید شخصی که تجاهر به فسق می‌‌کند معتقد باشد که این کارش فسق است احتراز از آن جایی است که شخصی فکر می‌‌کند این کار فسق نیست. بله، ‌اگر در این‌که این کار را فسق نمی‌داند مبدع است، مبدع که غیبتش جایز است که. اکثروا الوقیعة فیهم.

[سؤال: ... جواب:] حالا این بحث اینجا مطرح نشده و لکن خوب است که اگر متجاهر به فسق توبه کرد دیگه موضوع ندارد برای این استثناء. مثل این‌که لاتکرم الفاسق العادل، توبه کرد شد عادل، ‌این از عنوان مخصص خارج شد دیگه. و لکن آنی که می‌‌گوید تخصصا خارج است ذکر عیب متجاهر به فسق مثل آقای خوئی دیگه تخصصا خارج است دیگه. توبه هم بکند، می‌آیند می‌‌گویند فضیل عیاض رفت نردبان گذاشت برود و تجاوز کند به آن دختر، همانجا صدایی شنید ألم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله، از همانجا برگشت. خب آن اولش که خوب نیست، آن آخرش خوب است، ولی دیگه معروف شده، فضیل بن عیاض را به همین می‌‌شناسند این دیگه غیبت نیست ولی توبه هم کرده باشد. یا به قول شما توبه نکرده ولی دیگه الان فاسق متستر است. قبل از انقلاب علنی رباخواری می‌‌کرد بعد از انقلاب از ترس کمیته مخفی ربا‌خواری می‌‌کند، ‌بله دیگه، مخفی است، الان دیگر مصداق تجاهر بفسقه فلاحرمة و لا غیبة نیست. ... بهرحال باید بقائا من تجاهر بفسقه باشد؛ اگر از این عنوان خارج شد دیگه داخل در این عنوان مستثنی نیست.

[سؤال: ... جواب:] اگر عرفا صدق کند شخصی و لو در مکان خاص متجاهر به فسق است، عرفا دیگه متجاهر به فسق است. و لذا ما گفتیم که چه بسا متجاهر به فسق است ولی عیبش مستور است. برای همین می‌‌گفتیم دیگه. می‌‌گفتیم یک آقایی در یک محیطی متجاهر به فسق است، یک محیط علنی دیگه نه این‌که نه در جمع بزم دوستانه مشروب‌خواری می‌‌کند، ‌او که علنی نیست، در یک محیط علنی و لو محیط روستا، در روستای خودشان تجاهر به فسق می‌‌کند. وقتی اتوبوس سوار می‌‌شود می‌آید شهر، نه، آنجا دیگه خیلی با نزاکت [است]، ولی این تجاهر الفاسق بفسقه و لو به لحاظ این‌که در روستایشان این‌جور است، فلاحرمة له و لاغیبة.

دومین استثناء از حرمت غیبت تظلم مظلوم است.

شیعه و سنی همه گفتند که این از مستثنیات حرمت غیبت است. ولی فقط مظلوم ظلم ظالم را بگوید نه این‌که اگر کسی هزار تومانش را خورد، بگوید خب الحمدلله، ما منتظر بودیم هزار تومان‌مان را بخورد برای این‌که بتوانیم تمام سرگذشت زندگیش را برای دیگران فاش کنیم، نخیر، فقط تظلم مظلوم به غیبت آن ظالم است در ظلمش.

حالا آیا مطلقا جایز است یا در فرضی جایز است که به قصد یاری طلبیدن و کمک خواستن باشد؟

برخی از فقهاء قید زدند، ‌گفتند که قدرمتیقن این است که تظلم مظلوم به ذکر ظلم ظالم در جایی باشد که به قصد انتصار باشد. مرحوم شهید ثانی در کشف الریبة این را فرموده. فرموده چون اصل بر حرمت غیبت است، ‌قدرمتیقن از استثناء جایی است که غیبت ظالم به قصد انتصار از او باشد.

و لکن انصاف این است که ما دلیل استثناءمان آیه شریفه است: لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و این آیه مطلق است. ظاهر این آیه این است که غیبت که مصداق جهر به سوء است، خدا دوست ندارد غیبت را، چون مصداق جهر بالسوء‌ من القول است، مگر یک استثناء دارد:‌ الا من ظلم. مظلوم جایز است جهر بالسوء من القول بکند.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر به مناسبت حکم و موضوع این است که من ظُلم فی ظلمه.

تنها وجهی که می‌‌شود برای شهید ثانی ذکر کرد و متاسفانه آقای خوئی این را مطرح نفرموده و اشکال گرفته به شهید ثانی این است که برخی از بزرگان نظرشان این بود که عقد المستثنی اطلاق ندارد و جمله استثنائیه در مقام بیان عقد المستثنی‌منه است. مثال می‌‌زنند، می‌‌گویند اگر کسی بگوید لاآکل من الطعام الا ما کان مالحا، من هیچ غذایی نمی‌خورم مگر این‌که نمک داشته باشد، خب این اطلاق ندارد که یعنی و آکل کل ما کان مالحا. در مقام بیان عقد مستثنی‌منه است و اطلاق به لحاظ عقد مستثنی ندارد. این اشکالی است که برخی از بزرگان در آیه لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض مطرح کردند. مرحوم بحرالعلوم در بلغة الفقیه مطرح می‌‌کند. امام هم در برخی از بحث‌هایشان این را مطرح کردند که مستثنی اطلاق ندارد.

شواهدی که ذکر می‌‌کنند و می‌‌شود ذکر کرد این امثله عرفیه است: لاآکل من الطعام الا ما کان مالحا، لاأقرء کتابا الا ما کتبه الفقهاء، من هیچ کتابی را نمی‌خوانم مگر کتابی را که فقهاء‌ تالیف کردند، هیچ ظهوری ندارد که هر کتابی که فقهاء تالیف کردند شما می‌‌خوانی؟ می‌‌گوید نه من می‌‌خواهم بگویم کتابی که فقهاء ‌تالیف نکرده باشند نمی‌خوانم. لاصلاة الابطهور، این معنایش این است که هر نمازی که وضوء داشت صحیح است؟

این اشکالی است که مطرح می‌‌شود.

و لکن به نظر ما جواب این اشکال این است که ظاهر اولی از جمله استثناء این است که در مقام بی این ان است هم به لحاظ مستثنی‌منه هم به لحاظ مستثنی. لاتکرم احدا الا من کان عالما، این عبدش یک عالم فاسقی را اکرام کرد، مولی می‌‌تواند احتجاج کند؟ می‌‌گوید مولی!‌ خودت گفتی لاتکرم احدا الا من کان عالما، نگفتی الا من کان عالما عادلا. انصافا اطلاق دارد عقد مستثنی. این مثال‌هایی که زده می‌‌شود این‌ها یک قرینه‌ای دارد. قرینه دارد، این قرائنش را باید در نظر گرفت. این‌ها قرینه دارد بر این‌که در مقام اهمال است. لاصلاة الا بطهور در مقام بیان شرطیت وضوء است. بیان شرطیت وضوء می‌‌کند نه این‌که بخواهد همه شرائط نماز را بگوید. لاآکل من الطعام الا ما کان مالحا شرط غذایی که می‌‌خورد را بیان می‌‌کند، شرطش است که نمک داشته باشد. این‌ها در مقام بیان شرطیت است؛ قرینه داریم. لایجوز التقلید الا من المجتهد، این در مقام این است که شرط مرجع تقلید این است که مجتهد باشد. بله، معلوم است که اطلاق ندارد و یجوز التقلید من‌ای مجتهد کان. این‌ها دلیل نمی‌شود که چیز‌هایی که در مقام بیان شرطیت است و لذا اطلاق ندارد نسبت به سایر جهات ما بیاییم بگوییم پس عقد مستثنی‌ اطلاق ندارد.

و لذا به نظر ما هیچ اشکالی بر این اطلاق نمی‌شود گرفت. الا من ظلم شامل غیبت مظلوم از ظالم و لو به قصد انتصار نباشد، برای این‌که دلش خنک بشود، هیچ اشکالی ندارد.

بقیة الکلام ان‌شاءالله هفته آینده.